

ممنوعیت اخراج سکنه فلسطینی و ساخت شهرک‌های یهودی نشین از دیدگاه حقوق بین‌الملل

الهام امین زاده*

استادیار گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

هاجر سیاه رستمی

دکترای حقوق بین‌الملل از واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۶/۹ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۱۱/۳)

چکیده:

از اقدامات ناقض قواعد عرفی و قراردادی بین‌المللی دولت‌های اشغالگر در زمان اشغال، انتقال اتباع خود به سرزمین‌های اشغالی و اخراج سکنه اصلی این سرزمین‌هاست. ارتکاب این عمل مضاف بر اشغال، نتایج پرمخاطره در جهت نهادینه کردن پدیده اشغال به همراه دارد. این اقدام علاوه بر آثار انسانی ناشی از بی‌خانمانی آوارگان که زمینه شهرک‌سازی برای اسکان اتباع دولت اشغالگر را فراهم می‌آورد، ممانعت ساکنین اصلی از اجرای حق تعیین سرنوشت خود در سرزمین‌هایشان را سبب می‌شود. اعمال اسرائیل در دهه‌های اخیر علیه مردم فلسطین نه تنها ناقض ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو و بسیاری از قواعد و مقررات بین‌المللی و قطعنامه‌های سازمان ملل متحد بوده است بلکه ارتکاب جرم جنگی اسرائیل را محرز می‌کند. با توجه به تکرار ارتکاب جرم، حقوق بنیادین بشری در سرزمین‌های اشغالی بطور مستمر در حال نقض است و جرم مزبور تهدیدی مداوم علیه صلح و امنیت بین‌المللی بشمار می‌رود.

واژگان کلیدی:

شهرک‌سازی، حقوق بین‌الملل، اسرائیل، فلسطین، کنوانسیون ژنو، جرم جنگی، اخراج.

Email: eaminzadeh@ut.ac.ir

فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

* مسئول مقاله

از این نویسنده تاکنون مقاله زیر در همین مجله منتشر شده است:

«بررسی دلایل ایالات متحده آمریکا در عدم الحاق به دیوان بین‌المللی کیفری» سال ۱۳۸۸، شماره ۳.

مقدمه

از آغاز قرن بیستم و طرح مباحث حقوق اشغال، در عهدنامه‌های بین‌المللی بیش از یک قرن می‌گذرد. در طی این مدت موارد متعدد از اشغال نظامی در سراسر جهان به وقوع پیوسته است.^۱ موارد فراوان و استمرار وقوع اشغال نظامی و اهمیت بسیار که این پدیده به جهت تعارض با حاکمیت و تمامیت ارضی دولت‌ها دارد، باعث شده است موضوع حقوق حاکم بر اشغال نظامی در طی بیش از یک قرن، همواره در مرکز توجه مباحث حقوق بین‌الملل باقی بماند و تحت تأثیر افکار و گرایش‌های حقوقی بین‌المللی، تحول و تکامل یابد. حقوق بین‌الملل بشردوستانه که تنظیم‌کننده اشغال نظامی است، سعی بر آن داشته است که اختیارات اشغالگر را در سرزمین اشغالی محدود کرده، تعهداتی را در جهت حمایت از سرزمین اشغالی، سکنه و دولت رانده شده آن بر عهده قدرت اشغالگر قرار دهد. این جریان که با رشد و توسعه حقوق بشر در سال‌های اخیر همراه بوده است، زمینه‌ساز تقویت حمایت از افراد در حقوق اشغال نظامی و محدود کردن جود اختیارات اشغالگر شده است.

مطابق قواعد حقوق اشغال و اصل عدم انتقال مالکیت سرزمین اشغالی به اشغالگر، قدرت اشغالگر حاکم سرزمین اشغالی محسوب نمی‌شود، بلکه در مدت محدود زمان اشغال، اشغالگر تنها مسئولیت اداره موقت سرزمین اشغال شده را برعهده دارد. بنابراین، اشغالگر اجازه ایجاد

۱- موارد زیر را می‌توان به عنوان برخی نمونه‌های اشغال نظامی ذکر کرد:

۱- اشغال بلژیک، لوگزامبورگ و فرانسه توسط آلمان در فاصله سال‌های ۱۸-۱۹۱۴ در جریان جنگ جهانی اول، اشغال هائیتی توسط ایالات متحده در ۱۹۳۴-۱۹۱۵، اشغال نامیبیا توسط آفریقای جنوبی در ۱۹۲۰-۱۹۱۵، اشغال چکسلواکی توسط آلمان در ۱۹۴۵-۱۹۳۸، اشغال لهستان توسط شوروی در ۱۹۳۹، اشغال رومانی توسط شوروی ۱۹۴۱-۱۹۴۰، اشغال کشورهای اروپایی لهستان، دانمارک، نروژ، یونان، بلاروس، هلند و شمال فرانسه و ... توسط آلمان در جریان جنگ جهانی دوم ۱۹۴۵-۱۹۳۹، اشغال ایران توسط متفقین در ۱۹۴۱، اشغال چین شرقی، شانگهای، هونگ‌کونگ، سیام، سنگاپور، فیلیپین، اندونزی و برمه توسط ژاپن در جریان جنگ جهانی دوم، اشغال ژاپن توسط ایالات متحده در ۱۹۵۱-۱۹۴۵، اشغال کرانه باختری و قدس شرقی توسط اردن در ۱۹۴۷-۱۹۴۸، اشغال بخش‌هایی از کره شمالی و جنوبی در طی جنگ کره ۱۹۵۳-۱۹۵۰، اشغال نوار غزه توسط اسرائیل در ۱۹۵۶، اشغال نامیبیا توسط آفریقای جنوبی در ۱۹۹۰-۱۹۶۶، اشغال صحرای سینا در مصر توسط اسرائیل در ۱۹۶۷، اشغال کرانه باختری، بلندی‌های جولان، قدس شرقی و نوار غزه توسط اسرائیل از ۱۹۶۷ تا کنون، اشغال بخش‌هایی از قبرس توسط ترکیه در ۱۹۷۴، اشغال آنگولا توسط آفریقای جنوبی از ۱۹۷۵، اشغال تیمور شرقی توسط اندونزی در ۹۹-۱۹۷۵، اشغال صحرای غربی توسط مراکش در ۱۹۷۶ تا کنون، اشغال پاناما توسط ایالات متحده در ۱۹۸۹، اشغال کویت توسط عراق در ۹۱-۱۹۹۰، اشغال هائیتی توسط ایالات متحده در ۹۵-۱۹۹۴، اشغال بخش‌هایی از آذربایجان توسط ارمنستان از ۱۹۹۴ تا کنون، اشغال کنگو توسط اوگاندا، زیمبابوه، آنگولا، نامیبیا، چاد و سودان در ۲۰۰۲-۱۹۹۸، اشغال عراق توسط ایالات متحده، انگلستان و دیگران از سال ۲۰۰۳، اشغال سومالی توسط اتیوپی از دسامبر ۲۰۰۶ تا کنون. برای مطالعه فهرست کامل اشغال‌های نظامی در سده اخیر بنگرید به: www.wikipedia.com/military_occupation.htm. با نگاهی به این فهرست می‌توان گفت در سده اخیر حتی یک سال هم بدون وقوع اشغال نظامی نگذشته است.

تغییرات عمیق در سرزمین اشغالی را ندارد و باید ضمن تعقیب اهداف نظامی خود، از حقوق جمعیت سرزمین اشغالی حمایت کند. اشغالگر موظف است به نظام و سیستم حقوقی موجود در سرزمین اشغال شده احترام بگذارد و در مواقع لزوم این قوانین و مقررات را اجرا کند. در این چارچوب و براساس الزامات حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، قدرت اشغالگر موظف به تأمین حقوق فردی و مالی جمعیت سرزمین اشغالی و مکلف به عدم مداخله و عدم ایجاد تغییرات بنیادین در نظام و ساختار حقوقی و سازمانی این سرزمین است.

یکی از تعهدات اشغالگر در سرزمین اشغالی، تعهد به حفظ ترکیب جمعیتی سرزمین اشغالی است. بدین منظور، دو ممنوعیت برای قدرت اشغالگر پیش بینی شده است: نخست، ممنوعیت اخراج یا انتقال اجباری سکنه سرزمین های اشغالی به خارج از این سرزمین؛

دوم، ممنوعیت قدرت اشغالگر از انتقال جمعیت خود به سرزمین اشغالی. علی رغم وجود این ممنوعیت ها در حقوق بین الملل، متاسفانه اسرائیل به عنوان قدرت اشغالگر همواره سعی در تغییر ترکیب جمعیتی سرزمین های اشغالی فلسطین از طریق اخراج اتباع فلسطینی از سرزمین های اشغالی از یکسو، و ساخت شهرک های یهودی نشین و انتقال اتباع خود به سرزمین های اشغالی از سوی دیگر داشته و دارد. این رویه اسرائیل همواره مورد اعتراض بسیاری از دولت ها و سازمان های بین المللی بوده است و یکی از مهم ترین موارد نقض حقوق اشغال، از سوی این دولت به شمار می رود. در این مقاله به منظور نقد رویه اسرائیل و آرای دیوان عالی دادگستری این کشور در زمینه سیاست های تغییر ترکیب جمعیتی در سرزمین های اشغالی فلسطین، به بررسی مبانی حقوقی ممنوعیت این اعمال بر اساس قواعد مندرج در اسناد بین المللی و رویه و عملکرد محاکم بین المللی می پردازیم.

اول- ممنوعیت اخراج یا انتقال سکنه سرزمین اشغالی به خارج از این سرزمین (بند ۱ ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو)

اگرچه مسأله ممنوعیت قدرت اشغالگر از اخراج یا انتقال اجباری جمعیت سرزمین اشغالی نخستین بار در کد لیبر در سال ۱۸۶۳ پیش بینی شده بود (The Lieber Code of 1863, <http://www.civilwar.com/home>). منشور دادگاه نظامی بین المللی نورنبرگ در سال ۱۹۴۵، در ماده ۶ خود تصریح کرد که اخراج جمعیت غیرنظامی برای کار اجباری یا هر هدف دیگر به خارج یا در داخل سرزمین اشغالی به منزله نقض قوانین و عرفهای جنگ و نوعی جنایت جنگی محسوب می شود (Charter of the International Military Tribunal, London, 8 August).

1945). در فاصله اندکی از تصویب منشور نورنبرگ، کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹، در بند اول ماده ۴۹ خود به صراحت اعلام کرد: «انتقال اجباری دسته جمعی یا انفرادی، همچنین اخراج اشخاص مورد حمایت از سرزمین اشغالی به سرزمین قدرت اشغالگر یا به سرزمین هر کشور دیگر، اعم از اینکه اشغال شده یا نشده باشد، صرف نظر از انگیزه آن ممنوع است». بند دوم این ماده چنین نقل و انتقالی را فقط وقتی مجاز می‌داند که امنیت سکنه یا دلایل عالی امنیت، تخلیه تمام یا قسمتی از یک ناحیه اشغال شده را ضروری سازد. همچنین ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو سال ۱۹۴۹ «اخراج یا انتقال غیرقانونی یک شخص مورد حمایت» را جزو موارد نقض فاحش کنوانسیون معرفی می‌کند.

این ممنوعیت در پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های ژنو مصوب سال ۱۹۷۷، در خصوص حمایت از قربانیان درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی هم مورد تایید قرار گرفت. ماده ۸۵ این پروتکل که موارد نقض فاحش پروتکل را اعلام می‌کند، در بند ۴ خود «اخراج یا انتقال تمام یا بخشی از سکنه سرزمین اشغالی در داخل یا بیرون این سرزمین، در نقض ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو» را نقض فاحش این پروتکل دانسته است. بر اساس بند ۵ ماده ۸۵ پروتکل ۱۹۷۷، نقض شدید اسناد فوق در حکم جنایات جنگی می‌باشد. اهمیت این ممنوعیت باعث شد در اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری مصوب ۱۹۹۸ هم مورد توجه قرار گیرد و اساسنامه مزبور هم در شق ۷ قسمت الف بند ۲ از ماده ۸، که به بیان موارد نقض فاحش کنوانسیون‌های ژنو می‌پردازد، و هم در شق ۸ قسمت ب بند ۲ ماده ۸، که به بیان سایر موارد نقض قوانین و عرف‌های جنگ می‌پردازد، «اخراج یا انتقال تمام یا بخشی از جمعیت سرزمین اشغالی در داخل یا خارج این سرزمین» را جنایت جنگی می‌داند.

علاوه بر آن، قسمت د بند ۱ ماده ۷ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری که به تعریف جنایات علیه بشریت می‌پردازد، «اخراج یا انتقال اجباری جمعیت، وقتی که به عنوان بخشی از یک حمله گسترده یا سازمان یافته علیه هر جمعیت غیرنظامی هدایت شود و همراه با نیت حمله باشد» را جنایت علیه بشریت می‌داند. البته قبل از اساسنامه رم، در اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری یوگسلاوی سابق مصوب ۱۹۹۳ (بند ۹ ماده ۲ این اساسنامه) و اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری رواندا مصوب ۱۹۹۴ (بند د ماده ۳ اساسنامه) هم اخراج دسته جمعی جمعیت غیرنظامی را با شرایط خاص جنایت علیه بشریت تلقی کرده بودند.

انتقال اتباع رژیم اشغالگر و اخراج سکنه اصلی علاوه بر نقض مقررات متعدد در خصوص حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و ممنوعیت تغییر قوانین جزایی اراضی اشغال شده و اعمال قوانین خود، نقض قواعد مربوط به حقوق حاکم بر رفتار اشغالگر در ممنوعیت تخریب خانه‌ها و اموال ساکنین اصلی و اخراج آنها از سرزمین خود می‌باشد (ماده ۶۴ کنوانسیون چهارم ژنو).

سازمان ها و کنفرانس های بین المللی با موضعگیری های عملی خود موید اهمیت اجرای مفاد اسناد مزبور می باشند. شورای امنیت سازمان ملل متحد و همچنین مجمع عمومی در جریان درگیری های مختلف در نقاط مختلف جهان، که در آنها طرفین درگیری اقدام به نقل و انتقال غیرقانونی جمعیت سرزمین های تحت اشغال خود کرده بودند، ضمن تذکر ممنوعیت این عمل از طرفهای درگیری درخواست کرد به این اقدام خود پایان دهند. از جمله این موارد می توان به قطعنامه های ۷۵۲ مصوب ۱۵ می ۱۹۹۲ (S.C.Res.752, 15 May 1992)، درباره وضعیت در بوسنی و هرزگوین، و قطعنامه ۸۱۹ مورخ ۱۶ آوریل ۱۹۹۳ (S.C.Res.819, 16 April 1993). در همین زمینه اشاره کرد که در آنها شورای امنیت از طرف های درگیر در بوسنی و هرزگوین درخواست کرد تا عدم اخراج اجباری اشخاص از محل زندگی شان و توقف تلاش برای تغییر ترکیب نژادی جمعیت در همه جای آن سرزمین مورد تضمین قرار گیرد. همچنین شورای امنیت در درگیری بین ارمنستان و آذربایجان بر سر قره باغ، نگرانی خود را از آواره کردن غیرنظامیان در قطعنامه های ۸۲۲ مورخ ۳۰ آوریل ۱۹۹۳ (S.C.Res., 822, 30 April 1993)، ۸۷۴ مورخ ۱۴ اکتبر ۱۹۹۳ (S.C.Res., 874, 14 Oct. 1993)، ۸۴۴ مورخ ۱۲ نوامبر ۱۹۹۳ (S.C.Res., 844, 12 Nov. 1993) اعلام کرد. بیانیه های رییس شورای امنیت درباره وضعیت لیبیا به تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۹۴ (S/PRST/1994/9) و ۱۳ جولای ۱۹۹۴ (S/PRST/1994/23) و نیز بیانیه درباره وضعیت افغانستان در ۱۶ آوریل ۱۹۹۷ (S/PRST/1997/20) هم بر ممنوعیت تغییر بافت جمعیتی سرزمین اشغال شده تأکید کرده اند.

مجمع عمومی سازمان ملل طی قطعنامه های ۲۶۷۵ مصوب ۹ دسامبر ۱۹۷۰ (S/PRST/1997/20)، ۳۳۱۸ مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ (G.A.Res.3318 (XXIX), 14 Dec.1974) و ۳۶۷/۱۴۷ D (Dec.1974) مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۸۱ (G.A.Res.36/147 D, 16 Dec.1981) از رژیم اسرائیل خواست به اخراج و حبس سکنه سرزمین های اشغالی پایان داده و موجبات بازگشت آنها را فراهم کند. این درخواست طی قطعنامه های ۳۷/۸۸ D مصوب ۹ دسامبر ۱۹۸۲ (G.A.Res.37/88 D, 9 Dec.1982)، ۳۸/۷۹ E مصوبه ۱۵ دسامبر ۱۹۸۳ (G.A.Res.38/79 E, 15 Dec.1983) و ۳۹/۹۵ E مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۸۴ (G.A.Res.39/95 E, 14 Dec.1984) و ۴۰/۱۶۱ E مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۸۵ (G.A.Res.40/161 E, 16 Dec.1985) تکرار شده است. همچنین مجمع عمومی طی قطعنامه ۴۶/۱۳۴ مصوب ۱۷ دسامبر ۱۹۹۱ (G.A.Res. 46/134, 17 Dec.1991) و ۴۷/۱۴۵ مصوب ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ (G.A.Res. 47/145, 18 Dec.1992) درباره درگیری عراق با کویت و قطعنامه ۵۰/۱۹۳ مورخ ۲۲ دسامبر ۱۹۹۵ (G.A.Res. 50/193, 22 Dec.1995) درباره وضعیت بوسنی و هرزگوین هم بر ممنوعیت اخراج و انتقال سکنه سرزمین های اشغالی تأکید کرد.

رویه نهادهای قضایی و شبه قضایی بین‌المللی نیز منطبق با رهیافت فوق است. دیوان بین‌المللی کیفری یوگسلاوی سابق در رأی خود در قضیه Kuperskic در سال ۲۰۰۰ اعلام کرد اخراج اجباری گروه‌های غیرنظامیان بر اساس ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو جنایت علیه بشریت می‌داند (The Prosecutor v. Zoran Kuperskic and others, Judgment, Trial Chamber II, 14 Jan. 2000, case No.IT-95-16-T, para.566). همچنین دیوان در رأی خود در قضیه Krstic سال ۲۰۰۱ به این موضوع پرداخت. در این قضیه، اتهام متهم ارتکاب جنایت علیه بشریت بخاطر آزار، اخراج و انتقال اجباری مسلمانان بوسنی بود. دیوان در رأی خود اعلام کرد که: «۵۲۱- اخراج و انتقال اجباری، هر دو به تخلیه غیرقانونی و اجباری افراد از سرزمین محل سکونتشان مربوط می‌شوند. با این حال این دو در حقوق بین‌الملل عرفی معنای یکسانی ندارند. اخراج به معنای انتقال به آن سوی مرزهاست، در حالی که انتقال اجباری به آوارگی درون کشور مربوط می‌شود. ۵۲۲- با این حال، این تفاوت تأثیری در محکومیت این اعمال در حقوق بین‌الملل بشردوستانه ندارد....»

۵۲۳- در این ارتباط، شعبه دادرسی دیوان یادآوری می‌کند که هرگونه جابجایی اجباری بنا به تعریف خود یک تجربه ناخوشایند است که مستلزم رها کردن خانه، از دست دادن اموال و آواره شدن در سرزمینی دیگر است. همان‌طور که شعبه دادرسی در قضیه kuperskic هم گفته است، انتقال اجباری در داخل یا بین مرزهای ملی به عنوان یک عمل غیرانسانی مشمول بند (i) ماده ۵ اساسنامه این دیوان است که به تعریف جنایات علیه بشریت می‌پردازد (Prosecutor v. Krstic, Judgment, Trial Chamber I, Case No.IT-98-33-T, 2 August 2001, paras 521-3). سرانجام دیوان در بند ۷۲۷ رأی خود، متهم را به خاطر ارتکاب «انتقال اجباری» محکوم به ارتکاب جنایت علیه بشریت شناخت (ibid). همچنین آرای بسیاری از محاکم ملی کشورهای مختلف در این خصوص صادر شده است که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: در سال ۱۹۴۹ دادگاهی در هلند در قضیه Zimmerman (Netherlands, Spelial Court of) در سال ۱۹۹۲ دادگاه تجدیدنظر فدرال کانادا دستور (Cassation, Zimmerman case, Judgment of 21 Nov. 1949) رای داد که اخراج غیرنظامیان سرزمین اشغالی یک جنایت جنگی است. دادگاه دفاع متهم مبنی بر اجرای دستور فرمانده را نپذیرفت و گفت همه از محکومیت این عمل نزد افکار عمومی اطلاع داشته‌اند و متهم باید می‌دانسته که این اعمال غیرقانونی بوده‌اند. در سال ۱۹۹۲ دادگاه تجدیدنظر فدرال کانادا دستور اخراج یک تبعه آلمانی از کانادا را تایید کرد. وی متهم بود که در جنگ جهانی دوم بر اخراج سکنه سرزمین‌های تحت اشغال آلمان و انتقال آنها به آلمان جهت کار اجباری در صنایع تولید موشک های ۲-۷ نظارت داشته است. دادگاه تجدیدنظر کانادا رأی داد که او مرتکب جنایت

جنگی شده بوده است (Canada court of appeal, Rudolph and Ninister of employment and) (immigrationcase, Judgment , 1 May 1992).

دادگاه نظامی جنایات جنگی در چین در سال ۱۹۴۶ در قضیه Takashi sakai، وی را به این دلیل که به زیردستان خود اجازه داده بود مرتکب اخراج غیرنظامیان بشوند محکوم به ارتکاب جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت دانست. حتی دادگاه اسرائیلی بخش قدس هم در سال ۱۹۶۱ در قضیه‌ای به نام Eichmann به موضوع ممنوعیت اخراج و انتقال اجباری غیرنظامیان پرداخت. این دادگاه متهم را به خاطر «به بردگی گرفتن، گرسنه نگهداشتن، اخراج... و بازداشت یهودیان در اردوگاه‌های کار اجباری و آزار و شکنجه آنها» طبق قانون اسرائیلی مجازات نازی‌ها، محکوم کرد (Israeli District Court of Jerusalem, Eichmann case, Judgment of) (12 Dec. 1961).

با وجود این، دیوان عالی اسرائیل در آرایسی که در پاسخ به شکایات سکنه فلسطینی سرزمین‌های اشغالی علیه دستور اخراج آنها صادر کرده بود، نظری متفاوت اتخاذ کرده است. این دیوان در قضیه Abu Awad در سال ۱۹۷۹ رأی داد که ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو، بر اخراج افراد خاص به دلایل مربوط به نظم عمومی و امنیت اعمال نمی‌شود و فقط بر اخراج‌های دسته‌جمعی به روش نازی‌ها اعمال می‌گردد (Israeli High Court, Abu Awad v. Commander of the Judea and Samaria Region, case H.C.97/79, Judgement of 12 Nov. 1979). در قضیه Kawasme and others در سال ۱۹۸۰ دیوان عالی اسرائیل، رأی داد که ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو جزو حقوق بین‌الملل عرفی نیست و بنابراین دستور اخراج شهرداران هبرون و هلهول (Hebron and Halhul)، ناقض حقوق داخلی اسرائیل که یک دادگاه اسرائیلی طبق آن رأی داده، نیست. این دیوان همچنین گفت ماده ۴۹ بر اخراج افراد خاص اعمال نمی‌شود بلکه فقط بر اخراج دسته‌جمعی به روش نازی‌ها اعمال می‌گردد. قاضی Cohn در نظر جداگانه و مستقل خود، که ضمیمه این رأی است، اعلام کرد که «صدر ماده ۴۹ مبین یک قاعده عرفی است که در سراسر جهان اعمال می‌شود». طبق نظر او ممنوعیت مندرج در ماده ۴۹ بر همه سکنه یک منطقه اعمال می‌شود و مطلق است و بنابراین علت اخراج - اعم از نظامی یا امنیتی - اهمیتی در ممنوعیت عمل ندارد (Israel High Court, Kawasme et al. v. Minister of Defence et al, case H.C.698/80, Judgment of 4 Dec. 1980).

مجدداً دیوان عالی اسرائیل در قضیه Nazal and others در سال ۱۹۸۵ رأی داد که ماده ۴۹ جزو حقوق بین‌الملل عرفی نیست و بنابراین دستورات اخراج علیه شهروندان فلسطینی، نقض حقوق داخلی اسرائیل به شمار نمی‌رود. قاضی Shamgar، رییس دیوان، گفت که ماده ۴۹ در قضیه مورد شکایت قابل اعمال نیست و طبق ماده ۱۱۲ قانون دفاع اضطراری اسرائیل مصوب

۱۹۴۵، فقط در صورتی که فرمانده نظامی معتقد باشد که صدور دستور اخراج برای تضمین آرامش عمومی، حمایت از منطقه، حفظ نظم عمومی یا مجازات مرتکبان آشوب و اغتشاش ضروری است، امکان‌پذیر است (Israel High court, Nazal et al. V. IDF Commander of the Judea and Samaria Region, case H.C.513/85, Judgment of 29 sep. 1985).

همچنین این دیوان در قضیه Affo and others در سال ۱۹۸۸ اعلام کرد اخراج افراد مغایر ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم نیست و این ماده فقط بر اخراج‌های دسته جمعی، به روش نازی‌ها، اعمال می‌شود. قاضی Bach در نظریه جداگانه و انفرادی خود، که ضمیمه رأی مزبور است، در موضعی مستقل اعلام کرد که اخراج افراد از سرزمین‌های اشغالی به خارج از مرزهای این سرزمین، نقض ماده ۴۹ است. با این حال، چون ماده ۴۹ اختلافی است و هنوز تبدیل به قاعده حقوق بین‌الملل عرفی نشده است، لذا جزیی از حقوق اسرائیل نیست و نمی‌تواند مستقیماً از محاکم اسرائیل مورد استناد واقع شود. وی گفت «ماده ۴۹ صراحت دارد. ترکیب کلمات «انتقال اجباری فردی یا جمعی و همچنین اخراج» همراه با عبارت «صرف نظر از انگیزه آن» هیچ جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که این ماده نه فقط بر اخراج‌های دسته جمعی، بلکه بر اخراج افراد هم اعمال می‌شود و عبارت «صرف نظر از انگیزه آن» نشان می‌دهد قصد ماده این بوده که این ممنوعیت، کلی و غیرمشروط باشد (Israel High court, Abd al Affo et al. v. commander of IDF forces in the West Bank et al., case H.C. 785/87, 945/87 and 27/88 Judgment of 10 April 1988).

با توجه به آراء متناقض که از محاکم اسرائیل صادر شده اند می‌توان گفت که اسناد بین‌المللی که اسرائیل آنها را پذیرفته است و ابزاری جهت حمایت از مردم تحت اشغال است، بصورت گزینشی و بر اساس مصلحت‌های رژیم فوق مورد استناد قرار می‌گیرند. مقررات کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو و پروتکل اول الحاقی و همچنین اساسنامه دیوان بین‌الملل کیفری شفاف بوده و صراحتاً انتقال اجباری دسته جمعی یا انفرادی مردم تحت اشغال را ممنوع اعلام کرده و از مصادیق جرم جنگی دانسته‌اند. بر اساس اسناد فوق سکنه سرزمین‌های اشغالی بدون هیچ گونه حمایت حقوقی بین‌المللی به حال خود رها نشده‌اند و این وظیفه قدرت اشغالگر است که اولاً وضعیت اشغال را به عنوان یک وضعیت موقت و کوتاه مدت بداند و ثانیاً در طول دوران موقت اشغال نیابتاً از طرف مردم تحت اشغال اقداماتی در جهت رفاه و منافع این مردم اعمال کند (بند ۶ ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو). لکن امروزه انتقال اجباری افراد تحت اشغال از سرزمین‌های خود به یک پدیده تنبیهی دائمی تبدیل شده است.

دوم- ممنوعیت انتقال جمعیت غیرنظامی اشغالگر به سرزمین اشغالی

این ممنوعیت تکمیل کننده ممنوعیت مندرج در قسمت اول است. بنابراین، قدرت اشغالگر همان طور که از اخراج و انتقال اجباری جمعیت سرزمین اشغالی به خارج ممنوع شده است؛ همان طور هم از انتقال بخش هایی از جمعیت خود به سرزمین اشغالی ممنوع است. دلیل این ممنوعیت حفظ ساختار جمعیتی سرزمین اشغالی است. قدرت اشغالگر معمولاً مایل به گسترش تسلط خود به سرزمین اشغالی و ضمیمه سازی آن به سرزمین خود می باشد و یا در صورت عدم امکان ضمیمه سازی، حداقل تمایل به گسترش فرهنگ و تسلط اقتصاد خود بر سرزمین اشغالی را دارد. بنابراین، احتمال می رود که بکوشد با انتقال بخش هایی از جمعیت خود به سرزمین اشغالی و اسکان آنها، بر ترکیب جمعیتی سرزمین اشغالی اثر گذاشته و از حیث فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی بر آن تسلط بیشتر بیابد. اسراییل در طی سال های طولانی اشغال سرزمین های فلسطینی، سیاست انتقال اتباع خود به سرزمین های اشغالی فلسطین و ایجاد و گسترش شهرک های یهودی نشین در این سرزمین ها را دنبال کرده است. در اینجا مبانی ممنوعیت اقدامات اسراییل در این خصوص را مورد بررسی قرار می دهیم: (International committee of the Red Cross, Meeting of Experts, General Problems in Implementing the Fourth Geneva Convention, 1998, <http://www.icrc.org>).

موضوع ممنوعیت انتقال اتباع دولت اشغالگر به سرزمین اشغالی نخستین بار در ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو پیش بینی شد که مقرر می دارد «دولت اشغال کننده نمی تواند به نقل مکان یا انتقال قسمتی از نفوس کشوری خود به اراضی که اشغال کرده است مبادرت نماید». قسمت الف بند ۴ ماده ۸۵ پروتکل اول الحاقی مصوب ۱۹۷۷ هم در تایید این مقرر می گوید «انتقال بخش هایی از جمعیت غیرنظامی قدرت اشغالگر به سرزمینی که اشغال می کند، نقض فاحش پروتکل است». شق ۸ قسمت ب بند ۲ ماده ۸ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری «اخراج یا انتقال غیرقانونی، بخصوص انتقال مستقیم یا غیرمستقیم بخش هایی از جمعیت غیرنظامی قدرت اشغالگر به سرزمینی که اشغال می کند» را جنایت جنگی اعلام کرده است. سازمان ها و کنفرانس های بین المللی هم رویه ای در تایید مفاد این اسناد اتخاذ کرده اند. شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد بارها در واکنش به اقدامات اسراییل جهت ایجاد شهرک های یهودی نشین در سرزمین های اشغالی فلسطین، اقدام اسراییل را محکوم کرده اند. از جمله شورای امنیت در چندین قطعنامه در سال های ۸۰-۱۹۷۹ اعلام کرد که تدابیر اتخاذ شده توسط اسراییل جهت تغییر ترکیب جمعیتی سرزمین های اشغالی و بخصوص تأسیس شهرک های یهودی نشین خلاف کنوانسیون چهارم ژنو و مانعی در برابر تحقق صلح است. این قطعنامه ها شامل قطعنامه های ۴۴۶ مصوب ۲۲ مارچ ۱۹۷۹ (S.C.Res.444, 22 March.1979)، ۴۵۲ مصوب ۲۰ جولای ۱۹۷۹ (S.C.Res.452,20 July 1979) و ۴۷۶ مصوب

۳۰ ژوئن ۱۹۸۰هستند (S.C.Res. 476,30 June 1980).

شورای امنیت طی قطعنامه ۴۶۵ مصوب ۱ مارس ۱۹۸۰ (S.C.Res.465,1 March.1980) درباره سیاست‌های اسکان یهودیان در سرزمین‌های اشغالی فلسطین اعلام کرد که همه اقدامات اسرائیل برای تغییر ویژگی‌های فیزیکی، ترکیب جمعیتی، ساختار سازمانی یا وضعیت حقوقی فلسطین و دیگر سرزمین‌های عرب اشغال شده از سال ۱۹۶۷، از جمله قدس، اعتبار حقوقی ندارند، و اضافه کرد سیاست و عملکردهای اسرائیل جهت اسکان بخش‌هایی از جمعیت خود و مهاجران جدید در سرزمین‌های اشغالی نقض آشکار کنوانسیون ژنو درباره حمایت از افراد غیرنظامی در زمان جنگ و همچنین مانع مهمی در راه رسیدن به یک صلح جامع، صحیح و پایدار در خاورمیانه است. همچنین شورای امنیت از تمام کشورها می‌خواهد که از پروژه شهرک سازی اسرائیل حمایت نکنند و انجام تحقیق در خصوص وضعیت آب و منابع طبیعی در رابطه با پروژه شهرک سازی را ضروری دانست.

شورای امنیت در قطعنامه‌های ۶۷۴ مصوب ۲۹ اکتبر ۱۹۹۰ (S.C.Res.674,29 Oct.1990) و ۶۷۷ مصوب ۲۸ نوامبر ۱۹۹۰ (S.C.Res. 677, 28 Nov.1990) در قضیه اشغال کویت و انتقال برخی اتباع عراقی به کویت و در قطعنامه ۷۵۲ مصوب ۱۵ می ۱۹۹۲ (S.C.Res.752,15 May 1992) یوگسلاوی سابق، به ممنوعیت انتقال اتباع اشغالگر به سرزمین اشغالی اشاره کرد. با ارزیابی تطبیقی عملکرد شورای امنیت در قضایای کویت و یوگسلاوی با عملکرد این نهاد در قضیه فلسطین مشاهده می‌شود که شورا در مواردی با شناسایی عملکرد غیر قانونی دولت‌ها مبادرت به اعمال تحریم و سایر اقدامات زور مدارانه و یا تشکیل محاکم قضایی ویژه می‌کند که هیچ‌یک از این موارد تاکنون در خصوص سرزمین‌های اشغالی فلسطین و سکنه آن اعمال نشده است که این امر نشان از عملکرد دوگانه شورا در وضعیت‌های مشابه دارد.

مجمع عمومی در سال ۱۹۸۰ کمیته‌ای ویژه تأسیس کرد تا اثرات اقدامات اسرائیل بر حقوق بشر مردم فلسطین و سکنه سایر سرزمین‌های عرب اشغالی توسط اسرائیل را بررسی کند. پیرو گزارش‌های این کمیته، مجمع عمومی طی قطعنامه‌های C ۳۷/۸۸ مصوب ۹ دسامبر ۱۹۸۲ (G.A.Res.37/88 C,8 Dec.1982)، C ۳۶/۱۷۴ مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۸۱ (G.A.Res.36/174) ، C,16 Dec.1981 ، D ۳۸/۷۹ مصوب ۱۵ دسامبر ۱۹۸۳ (G.A.Res.38/79 D,15 Dec.1983) ، D ۳۹/۹۵ مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۸۴ (G.A.Res.39/95 D,14 Dec.1984) و D ۴۰/۱۶۱ مصوب ۷ دسامبر ۱۹۸۵ (G.A.Res.40/161 D,16 Dec.1985) اقدام اسرائیل جهت ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین را محکوم کرد. همچنین طی قطعنامه ۵۴/۷۸ مصوب ۲۲ فوریه ۲۰۰۳ (G.A.Res.54/78,22 Feb.2003) مجمع عمومی درباره ساخت شهرک‌های اسرائیلی در سرزمین‌های اشغالی، از جمله قدس و بلندی‌های جولان، اعلام کرد که اسکان اسرائیلی‌ها در

این سرزمین ها غیرقانونی است و از اسراییل خواست به مقررات کنوانسیون چهارم ژنو، بخصوص ماده ۴۹ پایبند باشد و ساخت شهرک های جدید در سرزمین های اشغالی را متوقف کند. همچنین دبیرکل سازمان ملل متحد در جولای ۲۰۰۹ گسترش شهرک سازی اسراییل را در سرزمین های فلسطینی غیرقانونی اعلام کرد و آن را نقض صریح حقوق بین الملل دانست. وی این اقدامات را علاوه بر نقض حقوق بین الملل، که در تعارض با اجماع جهانی علیه این اقدامات قلمداد کرد (www.presstv.ir www.unicwash.org 2009/07/22, www./mashget.com).

رویه نهادهای قضایی و شبه قضایی بین المللی هم رویکرد عدم پذیرش انتقال اتباع قدرت اشغالگر به سرزمین های اشغالی را تأیید می کند. دادگاه بین المللی نظامی نورمبرگ در سال ۱۹۴۵ در کیفرخواست خود در قضیه محاکمه جنایتکاران جنگی اصلی، درباره «آلمانی کردن سرزمین های اشغالی» بیان داشت:

«در برخی سرزمین هایی که به آلمان ملحق شده بودند، متهمان با طرح و نقشه سعی داشتند این سرزمین ها را از حیث سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به آلمان شبیه کنند. این متهمان سعی داشتند ماهیت ملی قبلی این سرزمین ها را از بین ببرند. در تعقیب این اهداف، متهمان سکنه غیرآلمانی این سرزمین ها را اخراج کرده و هزاران مجتبع از ساکنین آلمانی در این سرزمین ها را ایجاد کردند. هدف این طرح تسلط اقتصادی، تفوق فیزیکی و الحاق رسمی سرزمین ها به آلمان بوده است. این اعمال ناقض مواد ۴۳، ۴۶، ۵۵ و ۵۶ مقررات لاهه سال ۱۹۰۷، قوانین و عرفهای جنگ، اصول کلی حقوق جزا، مقررات کیفری داخلی کشورهای محل وقوع این جرم و بند ب ماده ۶ منشور دادگاه نورمبرگ است که این اعمال را جنایت جنگی می داند» (Trial of the Major War Criminals before the International Military Tribunal).

این دادگاه در رأی خود درباره محاکمه جنایتکاران جنگی اصلی در سال ۱۹۴۶ گفت:

«هیتلر با سران نازی درباره نقشه خود برای اخراج جمعیت روسی از سرزمین های شوروی و اسکان دادن آلمانی ها به جای آنها صحبت کرده بود. چنین نقشه ای برای چکسلواکی هم طراحی شده بود تا طی آن بخشی از جمعیت این سرزمین اخراج شوند و باقی آنها به جای اخراج، «آلمانی» شوند، زیرا دیگر فرد آلمانی وجود نداشت که بتواند به چکسلواکی اعزام شود» (Trial of the Major War Criminals before the International Military Tribunal, Judgment, Nuremberg, op.cit., vol. I, p171) متعاقباً دادگاه این عمل را جنایت جنگی دانست.

دیوان بین المللی دادگستری در بند ۱۳۵ نظر مشورتی خود در قضیه دیوار حایل با استناد به ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو اعلام کرد براساس اطلاعاتی که در اختیار دارد اسراییل از سال ۱۹۶۷، سیاست تأسیس شهرک های یهودی نشین را در سرزمین اشغالی فلسطین اتخاذ کرده که برخلاف ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو است. لازم به ذکر است که شورای امنیت سازمان ملل

هم قبلاً طی قطعنامه‌های (۱۹۷۹) ۴۴۶، (۱۹۷۹) ۴۵۲ و (۱۹۸۰) ۴۶۵ اسرائیل را از ایجاد این شهرک‌ها و انتقال جمعیت خود به سرزمین‌های اشغال فلسطین منع کرده بود. دیوان بین‌المللی دادگستری همچنین اعلام کرد اقدام اسرائیل هیچ‌گونه اعتبار قانونی نداشته و در این زمینه ناقض حقوق بین‌المللی بشردوستانه است (ICJ Rep. case of Legal consequences of the construction of a wall in the occupied Palestinian territory, Advisory Opinion of 9, July 2004, para. 135).

نتیجه گیری

در نتیجه با توجه به مبانی مزبور، روشن است که در خصوص دو قاعده ممنوعیت اخراج اتباع کشور اشغال شده و انتقال اتباع دولت اشغالگر به سرزمین‌های اشغالی اجماع حقوقی بین‌المللی وجود دارد و این اجماع از عهدنامه‌های بین‌المللی، قوانین ملی، عملکرد دولت‌ها، رویه سازمان‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی و همچنین رویه نهادهای قضایی و شبه قضایی بین‌المللی قابل استنباط است. براساس این موارد، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در مجموعه «حقوق بین‌الملل بشردوستانه عرفی» (Henckaerts Jean – Marie and Doswald – Beck Louise, p323) که به معرفی قواعد عرفی حقوق بین‌الملل بشردوستانه در قالب ۱۶۱ قاعده عرفی شناسایی شده می‌پردازد، به این دو قاعده در رابطه با اتباع سرزمین‌های اشغالی و اتباع دولت اشغالگر طی قواعد شماره ۱۲۹ و ۱۳۰ پرداخته و با استناد به دلایل متعدد اثبات کرده است که این قواعد، ماهیت عرفی یافته‌اند و برای تمامی دولت‌ها، خارج از چارچوب الزامات قراردادی، لازم‌الرعایه‌اند.

سیاست‌های اسرائیل به عنوان قدرت اشغالگر جهت اخراج یا انتقال اجباری فلسطینی‌ها از سرزمین‌های اشغالی فلسطین و نیز انتقال اتباع اسرائیلی به سرزمین‌های اشغالی و ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین غیرقانونی و خلاف حقوق بین‌الملل و به منزله ارتکاب جنایت جنگی در سرزمین‌های اشغالی می‌باشد. عملکرد دیوان عالی اسرائیل جهت توجیه این عمل غیرقانونی، به وضوح فاقد منطق صحیح حقوقی است. زیرا ادعای فوق بر مبانی غلط مبتنی شده است: نخست اینکه ادعا می‌کند کنوانسیون چهارم ژنو بر سرزمین‌های اشغالی قابل اعمال نیست؛ دوم اینکه با تفسیر گزینشی و ناصحیح ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم مدعی است این ماده فقط بر اخراج‌های دسته‌جمعی قابل اعمال است، نه اخراج‌های انفرادی. لکن با توجه به صراحت و شفافیت اسناد بین‌المللی مبنی بر ممنوعیت هر نوع انتقال افراد در جهت ایجاد تغییر در بافت جمعیتی اراضی اشغالی، اقدام رژیم اسرائیل جهت اخراج فلسطینی‌ها و ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین جنایت جنگی بوده و قابل پیگرد کیفری در چارچوب ساز و کارهای

دیوان بین المللی کیفری یا یک نهاد ویژه قضایی رسیدگی کننده به این جنایات می باشد.

منابع و مأخذ

Internet:

- 1- **The Lieber Code of 1863**, <http://www.civilwarhome.com/1>.
- 2- .or- International committee of the Red Cross, **Meeting of Experts**, General Problems in Implementing the Fourth Geneva Convention, 1998, <http://www.icrc.org>
- 3- www.mashget.com/2009/07/22, www.unicwash.org, www.prestv.ir/.

Books:

- 1- **Charter of the International Military Tribunal**, London, 8 August 1945.
2. Henckaerts Jean-Marie and Doswald-Beck Louise, **CUSTOMARY, INTERNATIONAL HUMANITARIAN LAW**, Cambridge University Press, 2005

Resolutions:

- 1- S.C.Res.752,15 May 1992.
- 2-S.C.Res.819,16 April 1993.
- 3-S.C.Res., 822, 30 April 1993.
- 4- S.C.Res., 874, 14 Oct. 1993.
- 5- S.C.Res., 884, 12 Nov. 1993.
- 6 - S/PRST/1994/9.
- 7-S/PRST/1994/23.
- 8-S/PRST/1997/20.
- 9-G.A.Res.2675 (XXV),9 Dec.1970.
- 10-G.A.Res.3318 (XXIX), 14 Dec.1974.
- 11-G.A.Res.36/147 D, 16 Dec.1981.
- 12-G.A.Res.37/88 D, 9 Dec.1982.
- 13-G.A.Res.38/79 E, 15 Dec.1983.
- 14-G.A.Res.39/95 E, 14 Dec.1984.
- 15-G.A.Res.40/161 E, 16 Dec.1985.
- 16- G.A.Res. 46/134,17 Dec.1991.
- 17-G.A.Res. 47/145,18 Dec.1992.
- 18-G.A.Res. 50/193,22 Dec.1995.
- 19- S.C.Res.444, 22 March.1979.
- 20-S.C.Res.452,20 July 1979.
- 21- S.C.Res. 476,30 June 1980.
- 22- S.C.Res.465,1 March,1980.
- 23- S.C.Res.674,29 Oct.1990.
- 24- S.C.Res. 677, 28 Nov.1990.
- 25- S.C.Res.752,15 May 1992.
- 26- G.A.Res.37/88 C,8 Dec.1982
- 27- G.A.Res.36/174 C,16 Dec.1981.
- 28-G.A.Res.38/79 D,15 Dec.1983.
- 29-G.A.Res.39/95 D,14 Dec.1984.
- 30-G.A.Res.40/161 D,16 Dec.1985.
- 31- G.A.Res.54/78,22 Feb.2003.

Reports:

- 1-**The Prosecutor v.Zoran Kuperskic and others**, Judgment, Trial Chamber II, 14 Jan. 2000, case No.IT-95-16-T .,para.566.
- 2- **Prosecutor v. Krstic** , **Judgment** ,Trial Chamber I,Case No.IT-98-33-T, 2 August 2001,paras 521-
- 3- **Netherladns, Splial Court of Cassation** , Zimmerman case, Judgment of 21 Nov. 1949.

- 4- **Canada court of appeal, Rudolph and Nister of employment and immigration case**, Judgment , 1 May 1992.
- 5 - **Israeli District Court of Jerusalem**, Eichmann case, Judgment of 12 Dec. 1961.
- 6- **Israeli High Court**, Abu Awad v. Commander of the Judea and Samaria Region, case H.C.97/79, Judgement of 12 Nov. 1979.
- 7- **Israel High Court**, Kawasma et al. v. Minister of Defence et al, case H.C.698/80, Judgment of 4 Dec. 1980.
- 8- **Israel High court**, Nazal et al. V. IDf Commander of the Judea and Samaria Region, case H.C.513/85, Judgment of 29 sep. 1985.
- 9- **Israel High court**, Abd al Affo et al. v. commander of IDF forces in the West Bank et al., case H.C. 785/87, 945/87 and 27/88 , Judgment of 10 April 1988.
- 10- **Trial of the Major War Criminals before the International Military Tribunal** , indictment, Nuremberg, 20 Nov. 1945, official Documents, Vol.I.
- 11- **Trial of the Major War Criminals before the International Military Tribunal**, Judgment, Nuremberg, op.cit., vol.I.
- 12- **Legal consequences of the construction of a wall in the occupied Palestinian territory** , op. cit., para. 135.
- 13- ICJ Rep. case of Legal consequences of the construction of a wall in t, para. 135.

Archive of SID